

بررسی مناسبات عادل شاهیان با دولت صفوی

^۱سعید رجایی

^۲مهدی بدرگر

چکیده

ضعف حکومت بهمنی (۹۳۳-۷۴۸ق)، درگیری‌ها و چند دستگی‌های درون حکومت را بیشتر کرد و پنج حکومت عادل شاهیان، نظام شاهیان، قطب شاهیان، عمادشاهیان و بریدشاهیان پدید آمد. عادل شاهیان در میان سه حکومت شیعه مذهب هند، نخستین بود که مدتی پس از اعلام استقلال سیاسی، شیعه اثنی-عشری را مذهب رسمی حکومت اعلام کرد. این اقدام، عادل شاهیان را در مقابل ائتلاف‌های شکل گرفته دیگر در جنوب هند قرار داد که در میان آنها حکومت‌های شیعی هم بود. با رسمی شدن مذهب تشیع در دوره یوسف عادل شاه، این حکومت وجه اشتراک نیرومندی با دولت صفویه یافت و به سبب همین وجه اشتراک، ارتباط بسیار خوب و نزدیکی با صفویه برقرار کرد. با این همه، افتراق و نزاع میان حکومت‌های جنوب هند و حضور استعمارگران پرتغالی که با حکومت

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۶/۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۸/۲۹

^۱ . استادیار تاریخ دانشگاه فردوسی sjrajai@yahoo.com

^۲ . فارغ التحصیل کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه بیرجند، نویسنده مسئول history.1366@gmail.com

هندوی و بیجانگر همراه بود، موجب ضعف و سپس هضم حکومت عادل شاهیان در قدرت رو به رشد سلسله مغولان هند شد.

واژگان کلیدی:

دولت صفوی، عادل شاهیان، مناسبات

مقدمه

تحولات عهد محمد شاه سوم بهمنی (۸۸۷-۸۶۷ ق.) که به همت وی و تدبیر خواجه محمود گاوآن اتفاق افتاد، هر چند دولت بهمنی را به نقطه اوج رساند، اما بسیار آسیب‌پذیر کرد. مرگ خواجه محمود گاوآن نقطه آغاز دوران حوادث پراشوب میان امرای دولت بهمنی شد که هم‌زمان با حیات محمد شاه به وقوع پیوست. سلطان برای آرام کردن اوضاع، تنها راه چاره را در آن دید که هر یک از امرای یاغی را به مأموریتی گسیل کند و بر قلمرو ایشان بیفزاید. در واقع، او با این ترفند، فرصت مناسبی برای تجدید قوا و ضربه به آنها می‌جست، اما با مرگ او افکار و نقشه‌هایش نیز دفن شد. استمرار درگیری‌ها و چند دستگی‌ها در دوره زمامداری جانشین او، محمود شاه (۹۲۴-۸۸۷ ق.) سرانجام به استقلال قدرتهای پنج‌گانه ختم شد.

در دکن، عادل‌شاهیان (۱۰۹۵-۸۹۵ ق.) در ۹۰۸ ق. و قطب‌شاهیان (۱۰۹۸-۹۱۸ ق.) در ۹۱۸ ق، دولت‌هایی شیعی بر پا کردند و در برهه‌ای، خطبه به نام شاهان صفوی خواندند. نظام‌شاهیان از دوره برهان نظام‌شاه اول (۹۶۱-۹۱۴ ق.) با کوشش وزیر دانشمند وی، شاه طاهر دکنی در سال ۹۳۴ ق. به تشیع‌گرایی یافتند. سطح و حجم روابط هر یک از حکومت‌های مذکور با حکومت صفویه متفاوت بود: دولت عادل‌شاهیان به لحاظ اولویت زمانی، دولت نظام‌شاهی به لحاظ عمق روابط و پیروی از سیاست‌های دولت صفوی و حکومت قطب‌شاهیان از منظر ثبات و دوام در روابط.

هدف از این پژوهش بررسی زمینه‌ها و عوامل مؤثر بر مناسبات دو حکومت صفویه و عادل‌شاهی با تأکید بر تحولات سیاسی حکومت عادل‌شاهی است. آنچه دولت‌های شیعی جنوب هند و از جمله عادل‌شاهیان را به اضمحلال کشاند، هم‌زمانی افزایش رو به رشد قدرت بابریان شمال هند با فراز و فرودهای قدرت صفوی در ایران بود.

با توجه به جذابیت‌های نهفته در مطالعات تاریخ ایران در دوره صفویه، مطالعات و تحقیقات مبسوطی پیرامون روابط دولت صفویه با دولت‌های شیعی جنوب هند، از جمله عادل‌شاهیان صورت گرفته است: کتاب شیعه در هند از عباس اطهر رضوی، تاریخ فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی در دوره بهمنیان اثر محسن معصومی، مجموعه اسناد و مکاتبات ایران در دوره صفویه به کوشش عبدالحسین نوایی، تشیع در هند نوشته جان نورمن هالیستر، تاریخ روابط ایران و هند از ریاض الاسلام، اطلس تاریخ اسلام به کوشش رسول جعفریان، تاریخ تفکر اسلامی نوشته عزیز احمد، رساله دکتری نور محمد خان با عنوان روابط سیاسی و مناسبات دیپلماسی تیموریان هند با صفویه و نیز مقالات تحقیقی محمود صادقی علوی. در این مقاله کوشیده‌ایم با نگاه به تحولات هم‌زمان قدرت در سه حوزه جغرافیای سیاسی - شمال هند (بابریان)، جنوب هند (دولت‌های شیعی مذهب) و حکومت صفوی، به تأثیر آن بر روابط عادل‌شاهیان با صفویه بپردازیم. بی‌شک تحولات قدرت در سه حوزه مذکور نقشی تعیین‌کننده در ترسیم و کیفیت مناسبات حکومت‌های شیعی جنوب هند داشت.

۱. تشکیل حکومت عادل شاهیان

در بارهٔ حسب و نسب یوسف عادل شاه، مؤسس سلسلهٔ عادل شاه‌ی اقوال متفاوتی در دست است. مؤلف تاریخ فرشته، علی‌رغم بیان حدس و گمان‌هایی در انتساب یوسف به خاندان عثمانی، شواهد و قراینی به دست می‌دهد که این گمان را به تردید می‌افکند. به نوشتهٔ مؤلف تاریخ فرشته، یوسف، برادر کوچک‌تر سلطان محمد فاتح بود و چون سلطان مراد دوم درگذشت، سلطان محمد برای رهایی از درگیری‌های درون حکومت و راندن رقیبان، برادران و جانشینان احتمالی جز یوسف را از میان برداشت، که با ترفند خاص مادرش، جان سالم به در برد. مادرش وی را به خواجه عمادالدین محمود گرجستانی از تجار ساوه سپرد. او نیز وی را به ساوه آورد و چون نذر کرده بود، یوسف را در جملهٔ مریدان خانقاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی در آورد. مؤلف تاریخ فرشته، سبب مهاجرت وی به هند را نیز چنین آورده است: چون حاکم ساوه که از ترکمانان آق قویونلو بود، از وجود وی با خبر شد، قصد جانش کرد، یوسف ترسیده و به قم، سپس کاشان و اصفهان گریخت و از آنجا از طریق بندر هرمز به دیار هند رفت (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۲۳ق: ۲-۳).

البته شمار کسانی که از بیم تعصب آق قویونلوها ناچار شدند مهاجرت کنند، اندک نبود (خنجی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۶). سلطان قلی قطب‌شاه، مؤسس سلسلهٔ قطب‌شاهیان و نیز بیرام خان ترکمان، که ابتدا در خدمت همایون و بعد اکبر بود، از آن جمله‌اند. شرایط مساعد سیاسی شبه قارهٔ هند، سبب جذب این گروه از

مهاجران به سرزمین هند بود و این شرایط در دوره امرای شیعی دکن سهل تر هم شد (صاعد شیرازی، ۱۳۵۰ق: ۲۰۴).

روایت زبیری به نقل از رفیع الدین شیرازی، مؤلف تذکره الملوک در باره ماجرای یوسف عادل شاه گر چه داستان گونه به نظر می رسد، اما از داستان وارگی تاریخ فرشته کمتر است. در روایت رفیع الدین شیرازی، ماجرای فرار یوسف به درگیری میان جهان شاه و اوزون حسن مرتبط شده است: یوسف از خاندان آق قویونلو بود و در تحولات قدرت درون خاندانی آق قویونلو ناچار شد به سرزمین هند مهاجرت کند (زبیری، بی تا: ۹-۱۰).

یوسف به سبب آشنایی خواجه عمادالدین محمود گرجستانی (حامی وی) با خواجه محمود گاوان به سرعت مسیر ترقی را پیمود؛ به ویژه که خواجه عمادالدین هر چه می توانست، در جذب ترک تبارها و هم وطنان خود در مقابل دکنی ها می کوشید. یوسف ابتدا به عنوان میرآخور دربار سلطان محمد سوم و سپس با یاری خواجه نظام الملک ترک توانست در دسته امرای هزاری قرار گیرد و صاحب اقطاع شود. با مرگ خواجه محمود گاوان و آغاز نزاع میان گروه های طرفدار او و جناح مخالف (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۷: ۴۱۹)، یوسف، قلمرو بیجاپور را که در اختیار محمود گاوان و همواره مورد طمع قاسم برید بود، در اختیار گرفت. به این ترتیب، در دسته بندی قدرت پس از مرگ خواجه محمود گاوان، به لحاظ وسعت قلمرو و توان نظامی، وی دست بالا را داشت (زبیری، بی تا: ۱۶) به همین سبب دعوی «انا و لا غیر» کرد (طباطبا، ۱۳۵۵ ق: ۲۰۵-۲۰۴) و در ۸۹۵ ق.

در بیجاپور خطبه به نام خود خواند و عنوان عادل خان را به عادل شاه تغییر داد (هندو شاه استرآبادی، ۱۳۲۳ق: ۴).

دامنه قدرت یوسف که از زمان خواجه محمود گاوان آغاز شده بود، در سال ۹۰۳ ق. با خواستگاری سلطان محمود از دختر یوسف عادل شاه برای پسرش شاهزاده احمد افزایش یافت و این موضوع، حسادت و نگرانی دیگر رقبا را برانگیخت و بنا بر عداوتی که قاسم برید بر سر تصرف بیجاپور با وی داشت، جبهه مخالفی شامل تمراج رأی حاکم هندوی ویجایانگر و بهادر گیلانی حاکم گوا پدید آورد. در جریان همین نزاع، یوسف نذر کرد که چون بر دشمنان پیروز شود، خطبه به نام ائمه اثنی عشر بخواند (همان: ۵).

در سال ۹۰۸ ق. یوسف عادل شاه که ادعا می شد حضرت علی (ع) در خواب در ازای کوشش برای اشاعه مذهب تشیع به وی وعده حکومت داده است و همچنین به خاطر نذری که در ماجرای نزاع با قاسم برید و متحدانش کرده بود، قصد کرد تا مذهب شیعه را رسمی اعلام کند، اما با یادآوری اطرافیان، مبنی بر اینکه اکثر سرداران او سنی مذهب هستند، مردد شد. با این همه، چون از اقدام شاه اسماعیل در رسمی کردن مذهب تشیع آگاهی یافت، بیم به خود راه نداد و از نقیب، از سادات مدینه خواست تا در روز جمعه در مسجد جامع بیجاپور خطبه به نام ائمه شیعه بخواند. گرچه بر خلاف شاه اسماعیل، وی توصیه مشاورانش را پسندید و بر سب خلفا اصرار نکرد. به هر حال، خواندن خطبه به نام ائمه (ع) همچون بدعت تلقی شد و مخالفان را در حکومت و در میان سایر امراء دکن علیه

وی برانگیخت. اعمال قدرت مخالفان علیه یوسف عادل شاه چندان بود که وی ناچار شد به صورت موقت از اقدام خود در خطبه خواندن به نام ائمه شیعه اثنی عشر عقب‌نشینی کند (همان: ۱۲).

اقدام یوسف در رسمیت مذهب تشیع و همچنین اختلافات مرزی با حکومت همسایه، یعنی نظام‌شاهیان همواره از عوامل مشغولیت حکومت عادل‌شاهیان بود. به تدریج با گرایش دو حکومت نظام‌شاهی و قطب‌شاهی به تشیع و فراگیر شدن مذهب تشیع در جنوب هند، به خصوص پس از حذف دو قدرت سنی عمادشاهیان و بریدشاهیان، عامل اختلاف مذهب رنگ باخت، اما اختلافات مرزی با نظام‌شاهیان، مادام که این حکومت برقرار بود، یکی از اسباب کشاکش میان دو قدرت و اسباب دل‌مشغولی عادل‌شاهیان باقی ماند.

یوسف عادل‌شاه در سال ۹۱۶ ق. در حالی که قلمروی حکومت وی «گوا و دابل را در سواحل شرقی و نالدوک، گلبرگه و کلیانی را در شرق، در بر گرفته بود، درگذشت» (اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ۴۱۷).

۲. فراز و فرود روابط با صفویه پس از یوسف عادل‌شاه

کمال خان دکنی به وصیت یوسف، نیابت فرزندش اسماعیل (۹۴۱-۹۱۶ ق.) را برعهده گرفت، اما به جای تحکیم حکومت اسماعیل، در محو خاندان عادل‌شاهی سخت کوشید. توطئه‌های او، واکنش بونجی خاتون والده اسماعیل و دلشاد آغا عمه او را برانگیخت و سرانجام پیش از آنکه وی به مقاصد خود دست یابد، معدوم

شد (زبیری، بی‌تا: ۲۹). در مدت زمامداری کمال خان دکنی، به سبب سازش‌های او با رقبای عادل‌شاهیان یعنی نظام‌شاهیان، بریدشاهیان و پرتغالی‌ها، بخش‌هایی از قلمروی عادل‌شاهی به دست این دولت‌ها افتاد. وی نه تنها تسنن را رایج کرد، بلکه تمایل بسیاری برای به کار گرفتن حبشی‌ها و دکنی‌ها در دستگاه دولتی نشان داد.

اسماعیل به محض فراغت از نزاع‌های داخلی، سرزمین‌هایی را که حکومت‌های هم‌جوار از سرزمین عادل‌شاهی جدا کرده بودند، بازپس گرفت و نخست از بریدشاهیان آغاز کرد. واکنش امیر برید در برابر هجوم اسماعیل، نوشتن نامه‌ای از طرف سلطان محمود بهمنی و یاری خواستن از دیگر امراء بود. نتیجه جنگ میان ائتلاف شکل گرفته و اسماعیل، به نفع عادل شاه خاتمه یافت؛ سلطان محمود و فرزندش احمد اسیر شدند و بنا به قرار در دوره یوسف، با ازدواج شاهزاده احمد با بی‌بی ستی خواهر اسماعیل، اتحاد طرفین استحکام یافت. از سوی دیگر، اسماعیل ترجیح داد مشکلات مرزی خود با نظام‌شاهیان را از طریق ازدواج سیاسی دیگری پایان دهد. بنابراین، خواهر دیگرش، مریم سلطان به عقد نظام‌شاه در آمد و قلعه شولاپور که همواره مورد نزاع طرفین بود، به عنوان جهاز عروس به نظام‌شاه واگذار شد (زبیری، بی‌تا: ۳۵-۳۴)؛ گو اینکه این اتحاد چندان استوار باقی نماند: اختلافات مرزی دو قدرت بسیار ریشه‌دارتر از آن بود که از طریق این چنین راه‌هایی حل شود و تنها اعمال قدرت بی‌حساب از یک طرف بر دیگری، صلح و سازش موقت میان طرفین را برقرار می‌کرد.

موفقیت‌های اسماعیل عادل شاه، نخست در تسلط بر اوضاع داخلی و تثبیت قدرتش و سپس پیروزی‌های پی در پی در برابر دشمنان خارجی، وجهه او را میان دولت‌های جنوب هند افزایش داد. توجه و اعتباری که اسماعیل از این پیروزی‌ها به دست آورد، در ماجرای رهایی سفرای شاه اسماعیل صفوی از چنگ قاسم برید آشکار شد و نشانه‌ای بود از درجه اعتبار وی و بی‌می که قدرت‌های پیرامون از او در دل داشتند.

این ایلچیان که در سنوات سابق از سوی شاه اسماعیل صفوی نزد شاهان هند گسیل شده بودند، به دستور قاسم برید ترک، همه کاره دربار بهمنی - به سبب اختلاف مذهبی - نزدیک دو سال نگاه داشته شدند. اسماعیل عادل شاه به درخواست مخفیانه سفرای، به محمود شاه بهمنی و امیر قاسم برید پیغام داد: «امیر قاسم برید ترک از این پیغام نهایت شدید فهمیده، ایلچی را رخصت کرد و او فوراً متوجه بیجاپور شد اسماعیل عادل شاه لوازم استقبال او به جا آورده ... به عزت و اکرام از بندر مصطفی آباد دابل روانه درگاه پادشاه عالیجاه [ایران] گردانید و آن شهنشاه دین پناه بر حقیقت حال مطلع شده ابراهیم بیک ترکمان را که از معتمدان درگاه او بود با کمر و شمشیر مرصع و غرائب تحف ایران نزد اسماعیل عادل شاه فرستاد و در مکتوبی که مصحوب به او بود مندرج بود که عبدالسلطنة و الحسمة و الشوكة و الاقبال اسماعیل عادل، از لفظ و خطاب شاهی که بر زبان پادشاه عجم جاری شده بود به غایت شادمان گشت گفت اکنون شاهی به خاندان ما آمد و ایلچی را به نوعی که زبان بیان از وصف آن عاجز باشد به بیجاپور آورده، نقاره

شادیانه بنواخت و سبب موافقت لباس حکم فرمود که جمله سپاه مغل زاده تاج سرخ دوازده ترک بر سر نهد ... هیچ یک از سپاهیان اسلام را یارا نبود که بی تاج در شهر تردد نمایند و نیز حکم کرد روزهای جمعه و عیدین و سایر ایام متبرکه بر منابر فاتحه سلامتی شاه اسماعیل می خوانده باشند و این حکم قریب هفتاد سال تا آخر عهد علی عادل شاه جاری بود» (هندو شاه استرآبادی، ۱۳۲۳ق: ۱۹-۱۸).

۳. عوامل مؤثر بر روابط عادل شاهیان با دولت صفویه

۳.۱. توسعه حکومت بابریان

نقش حکومت بابریان در هند که ظهیرالدین محمد بابر آن را در سال ۹۳۲ق. پایه نهاد، بر روابط دولت‌های شیعه مذهب جنوب هند- از جمله عادل شاهیان- با حکومت صفویه جای بسی تأمل دارد. تثبیت قدرت بابریان در شمال هند و توجه آنان به بسط قدرت در جنوب هند، هر چند نقطه آغاز برای خلل در روابط موجود بین دولت صفوی و دولت‌های شیعی جنوب هند بود، اما از یک سو موجب تقویت روابط سیاسی بین دولت‌های مذکور شد و از سوی دیگر، سه حوزه قدرت سیاسی بابریان، صفویه و دولت‌های شیعی جنوب هند را به یکدیگر پیوند داد.

سیر قدرت سیاسی در حکومت بابری جز سال‌های بین ۹۵۲-۹۴۲ق. که همایون به سبب شورش شیر خان سوری و نافرمانی برادرانش ناچار شد به ایران پناهنده

شود، تا سقوط قطب‌شاهیان به عنوان آخرین حکومت شیعی جنوب هند به دست اورنگ زیب، حرکتی ثابت و رو به رشد داشت.

اولین نشانه‌های آغاز دخالت بابرین در کار دولت‌های جنوب هند از سال ۹۸۳ق. یعنی یک سال قبل از مرگ شاه طهماسب آشکار شد. در این سال، اکبر عزم گجرات کرد و در پی آن، شماری از شورشیان به جنوب هند (دکن) گریختند (زبیری، بی تا: ۳۶۵؛ قزوینی، ۱۳۷۸: ۷۱۶). این امر سبب شد تا اکبر موضوع جنوب هند را جدی‌تر بررسی کند و با توجه به اقتدار مناسبی که کسب کرده بود، به این اندیشه افتاد که جنوب را به شمال ضمیمه کند. از این پس، روابط دولت صفویه با دولت‌های شیعی جنوب هند، جدای از روابط شاهان صفویه با شاهان بابری نبود. در واقع، بسط قدرت دولت بابری، حفظ قدرت موجود از سوی دولت‌های شیعی جنوب هند و اعمال قدرت شاهان صفوی، سه حوزه قدرت مذکور را به هم مرتبط می‌کرد.

دوره فترت و خلأ قدرت منسجم سیاسی در ایران، توازن قوا را در منطقه به سود اکبر بر هم زد (بداونی، ۱۶۷: ۱۳۸۰). درگیری‌های ایران با دولت عثمانی و کشمکش‌های درون دربار صفوی تأثیر نهاد و اکبر شاه با تسخیر قندهار، نسبت به واکنش دربار ایران بی‌اعتنائی نشان داد و تا سال ۱۰۰۴ق. توانست استقلال سیاسی حکومت نظام‌شاهی را خدشه‌دار کند. به این ترتیب، توسعه طلبی بابرین با این زمینه‌چینی‌ها به تسخیر دکن منتهی شد. اقتدار دوباره حکومت صفوی با

اصلاحات شاه عباس، روند رو به تحلیل دولت نظام‌شاهی را به تعویق انداخت و قندهار را در ۱۰۳۱ق. دوباره به خاک ایران بازگرداند.

روابط دولت بابری و صفوی پس از آنکه شاه عباس توانست قابلیت‌ها و شایستگی‌های خود را با پیروزی‌های پی در پی به ویژه با ختم سلطه پرتغالی‌ها بر خلیج فارس نشان دهد، از شکل برتر و فروتر میان اکبر و شاه‌عباس خارج شد و در تعادل قرار گرفت و این موضوع در تقویت بنیه حمایتی صفویان از استقلال قطب شاهیان نیز تأثیر داشت (Nayeem, 2006: 411).

۲.۳. تعامل پرتغالی‌ها با حکومت هندی ویجیانگر

یکی از عوامل ارتباط صفویه با عادل‌شاهیان، مخالفت هر دو دولت با حضور پرتغالیان در حوزه خلیج فارس و اقیانوس هند بود. ورود پرتغالی‌ها به بنادر غربی هند به دوره محمود شاه بن محمد بهمنی (۹۵۴-۸۸۷ ق.) بازمی‌گردد. در اواخر دوره محمود، قوای پرتغالی در سواحل دکن با نیروی یوسف عادل شاه درگیر شدند (معصومی، ۱۳۸۹: ۶۶).

یوسف عادل شاه در جریان نزاع‌ها، پس از رسمیت مذهب تشیع با جبهه مخالفان به سرکردگی قاسم برید توانست بهادر گیلانی را در سال (۸۹۸ ق./ ۱۴۹۴ م.) شکست دهد، سپس با تمراج رای شاه ویجیانگر صلح کرد. یوسف عادل شاه در مدت کوتاهی اختیار بخش عمده‌ای از بنادر سواحل غربی دکن و به ویژه بندر مهم گوا را در دست گرفت. وی «عین‌الملک کنعانی را که یک سنی متعصب بود

به عنوان نماینده خویش به حکومت گوا منصوب کرد» (اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ۴۱۶). کمی بعد از این حوادث، پرتغالی‌ها که سردمدار اکتشافات دریایی بودند، به سواحل غربی دکن دسترسی یافتند و در مدت هفت سال در سواحل مالابار پایگاه استواری به دست آوردند و در سال ۹۱۶ ق. / ۱۵۱۰ م. البوکورکو و گوا را اشغال کردند.

دخالت‌های قوای پرتغالی، ساکن در بنادر غربی جنوب هند که مدام بر وسعت قلمرو و توان نظامی خود می‌افزودند، در سرتاسر دوره حکومت عادل شاهی ادامه یافت. در پی دگرگونی‌های حاصل از اقدامات ابراهیم عادل شاه اول، برادر وی عبدالله از بیم جان به بندر گوا که تحت سلطه پرتغالی‌ها بود، پناه برد. گویا کوشش‌هایی نیز از سوی درباریان ناراضی و پرتغالی‌ها برای به تخت نشاندن عبدالله صورت گرفت که به سرانجامی نرسید (هندو شاه استرآبادی، ۱۳۲۳: ۳۰).

حکومت هندوی ویجیانگر در جنوب هند رقیب سرسخت قدرت‌های شیعی دکن و مهم‌ترین طرفداران ادامه حضور پرتغال در بنادر غربی هند بود. مسلمانان از زمان تثبیت موقعیت خود بر جنوب هند در دوره تشکیل دولت بهمنی همواره می‌کوشیدند که کنترل خود بر مناطق ساحلی و بنادر مهم جنوب را افزایش دهند. اقدامات دو "ملک التجار" برجسته حکومت بهمنی، محمود گاوآن و خواجه محمود بصری در این زمینه قابل توجه بود: کوشش‌های آنان موجب تقویت بنیه اقتصادی و نظامی بهمنیان و نگرانی دولت ویجیانگر از افزایش قدرت دشمن مسلمان می‌شد. همچنین، کنترل این بنادر مانعی بر سر دسترسی دولت ویجیانگر

به تجارت دریایی بود. فرمانروایان ویجیانگر دریافتند که استقرار پرتغالی‌ها در گوا، امکان تأمین کالاهای ضروری از طریق اقیانوس هند را فراهم می‌کند «و نه تنها می‌توانند اسلحه مورد نیاز خود را از طریق این بندر تحصیل کنند، بلکه می‌توانند اسب‌هایی را که برای سواره نظام خود لازم دارند بدست آورند... کریشنا راما مقتدرترین سلاطین ویجیانگر که در سال ۹۱۵ ق. / ۱۵۰۹ م. به تخت نشست و از دشمنان متعصب و سرسخت مسلمانان بود، نه تنها از هنگامی که پرتغالی‌ها گوا را تصرف کردند، ابراز مسرت کرد، بلکه روابط گرم و دوستانه‌ای را با آنان برقرار نمود. علت آن که پرتغالی‌ها توانستند با نیروی نظامی بسیار کوچکی گوا را در تصرف خود نگهدارند، از طرفی همین روابط حسنه آنان با سلاطین هندی و از طرف دیگر خصومت و نفاق میان امرای مسلمان و فرمانروایان هندی بود» (میرفندرسکی، ۱۳۴۱: ۳۳-۳۲).

کشمکش عادل شاهیان با پرتغالی‌ها بر سر بندر گوا، پس از مرگ یوسف عادل شاه ادامه یافت، اما در دوره جانشین وی اسماعیل عادل شاه، کمال خان نائب اسماعیل که پادشاه را در اداره امور کمک می‌کرد، با پرتغالی‌ها راه صلح و سازش در پیش گرفت و قلعه گوا را به آنها واگذاشت. از این زمان به بعد، قلعه گوا در تصرف عیسویان باقی ماند (زبیری، بی‌تا: ۲۷). تا زمانی که بر اثر فعالیت‌های هلندی‌ها و سپس انگلیسی‌ها، در آب‌های اقیانوس هند و خلیج فارس قدرت پرتغال کاهش نیافت، روابط در منطقه جنوب هند و دیگر مناطق، تحت سیطره پرتغال قرار داشت. هرگاه میان بنادر غربی به سبب اغتشاش و ناامنی دول

استعماری اختلاف می‌افتاد، برای کاروان‌های تجاری و زیارتی نیز مشکلاتی پدید می‌آمد (همان: ۳۳۱).

سیطرهٔ پرتغالی‌ها بر سواحل دکن، یکی از دلایل عمدهٔ در محدودیت روابط عادل شاهیان با حکومت صفوی بود، زیرا تنها راه ارتباط دولت‌های جنوب هند از طریق دریا بود و تسلط بلامنازع پرتغال که با نظارت شدید برخاسته از عداوت و کینه‌جویی مذهبی همراه بود، مانع ارتباط عادل شاهیان با جهان خارج از دکن می‌شد. فتح هرمز و اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس، مناسبات سیاسی و تجاری جنوب هند با ایران را تسهیل کرد و توسعه داد (دلواله، ۱۳۸۰: ۱۰۵۴).

۳.۳. تغییر عقاید مذهبی دربار عادل شاهیان

حاصل کوشش‌های اسماعیل عادل‌شاه (۹۴۱-۹۱۶ ق.) برای نزدیکی روابط میان دولت صفویه و عادل شاهیان، با به تخت نشستن ابراهیم بن اسماعیل (۹۶۵-۹۴۱ ق.) از میان رفت: «او نخستین کسی است از مردمان آن دودمان که از کیش پدر و جد اجتناب نموده اسامی ائمهٔ اثنی‌عشر از خطبه برآورد مذهب حضرت امام حنیفه را رواج داد و شعائر طایفه امامیه را برطرف ساخته تاج سرخ دوازده ترک را که در آن عصر از شعار سپاه شیعه بود فرمود که کسی بر سر نهد... بنابراین ارکان دولت از جمله سه هزار غریب نوکر خاصه که همواره ملازم رکاب می‌بودند را فرو گرفته و باقی را رخصت داد» (هندو شاه استرآبادی، ۱۳۲۳ق.: ۲۷؛ زبیری،

بی تا: ۴۹). پناهندگی بسیاری از افراد اخراج شده به گجرات و احمدنگر، تغییر و تحولاتی پدید آورد و مهاجران در اتحاد میان ملوک دکن علیه ابراهیم مؤثر بودند. منشأ تغییرات مذهبی در حکومت عادل‌شاهی به روشنی معلوم نیست. نشانه‌هایی از این تغییرات کمابیش از ابتدای کار حکومت عادل‌شاهی وجود داشت و تا انتهای این حکومت نیز ادامه یافت. بخش عمده‌ای از این تحولات به همان گروه-های مهاجر بازمی‌گشت: مهاجرانی که به دربار عادل‌شاهی جذب می‌شدند، از فرق و مذاهب گوناگون بودند و بنابراین، به محض تشکیل و تسلط ائتلافی قوی از مهاجران با تفکری خاص بر دربار، فضای مساعد دیگران برچیده می‌شد. البته تحولات روحی و اعتقاد شخصی شاهان عادل‌شاهی نیز می‌تواند بخشی از علل و اسباب تغییر و تحولات مذکور باشد.

اما گمان برتر در گرایش به تشیع و تسنن این است که تردد شاهان میان این دو مذهب، مانوری سیاسی با هدف تعادل قوا میان عناصر دخیل در ساخت قدرت باشد، تا شاه متشیع یا متسنن، اختیار و نظارت بر رقیبان در قدرت و درون حکومت را در دست خویش نگاه دارد. ناگفته نماند که گرایش‌های مذهبی شاهان عادل‌شاهی به تدریج با افزایش اعمال قدرت بابریان بر جنوب هند که با اعمال نفوذ صفویان همزمان بود، بیش از پیش ابعاد سیاسی یافت.

چرخش مذهبی ابراهیم عادل شاه اول، که با تغییر و تعدیل‌هایی در ارکان حکومت همراه بود، پیامدهای سیاسی عدیده‌ای در ساختار درونی حکومت عادل-

شاهی داشت. سیاست مذهبی ابراهیم عادل شاه اول، انبوهی از مردم را روانه احمدنگر و گجرات کرد و نقش مهاجران ناراضی در تحریکات و همراهی با ائتلاف‌های سیاسی ضد ابراهیم عادل شاه اول قابل توجه بود. جای تعجب نیست «که در دوران زمامداری‌اش تمام ملوک دکن کرات و مرات با هم اتفاق می‌کرده در استیصال او می‌کوشیدند» (زبیری، بی‌تا: ۶۲؛ هندوشاه استرآبادی، ۱۳۲۳ق: ۲۹). ائتلاف‌های پی در پی علیه ابراهیم عادل‌شاه اول مایه بدبینی بیشتر وی نسبت به درباریان می‌شد. در ۹۵۳ق. ابراهیم عادل‌شاه اول در «ششماه دو کورت با برهان نظام شاه جنگ کرده هر مرتبه شکست فاحش یافته... آن شکست‌ها را از دو رنگی نزدیکان و مقربان و ارباب دخل دانسته» (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۲۳ق: ۲۳).

بدبینی توأم با سختگیری ابراهیم عادل‌شاه اول، بر فضای بیم و نفاق در دربار او افزود و زمینه‌های مساعد برای اعمال نفوذ حکومت‌های سیاسی رقیب را در جذب قلوب درباریان فراهم می‌کرد. در اختلاف میان ابراهیم عادل‌شاه اول با برادرش عبدالله، برهان نظام‌شاه و جمشید قلی قطب‌شاه «با وی ابواب خصوصیت مفتوح ساخته» (همان: ۳۰)، درباریان ناراضی هم گرد شاهزاده عبدالله به امید خلع ابراهیم فراهم آمدند؛ گرچه بدون همراهی اسد خان لاری، کار به جایی نرسید.

گرایش‌های مذهبی نه تنها در درون حکومت، که در روابط منطقه‌ای نیز تأثیر داشت. گرایش ابراهیم عادل‌شاه به تسنن می‌تواند سرآغاز تحول در توازن قوا میان قدرت‌های سیاسی در منطقه جنوب هند ارزیابی شود، زیرا روی‌گردانی

ابراهیم از مذهب تشیع با گرایش برهان نظام شاه به تشیع، با کوشش شاه طاهر انجدانی همزمان بود. گرایش نظام شاهیان به تشیع، موجب شد دولت صفوی به تدریج توجه خود را بیشتر به این حکومت معطوف کند، به ویژه که با کوشش‌ها و مکاتبات شاه طاهر بر حجم روابط افزوده می‌شد (قبادالحسینی، ۱۳۷۹: ۱۵۴).

این بار بر عکس دوره یوسف عادل‌شاه، از آنجا که فضای اعتقادی حاکم بر جنوب هند شیعی بود، این اقدام ابراهیم، اتحادیه‌ای از رقبای شیعی را به راهبری برهان نظام شاه، علیه وی پدید آورد (اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ۴۲۴). البته این ظاهر قضیه بود: سبب اصلی کشاکش، به اختلاف اسماعیل عادل‌شاه و برهان نظام‌شاه بر سر قلعه شولاپور بازمی‌گشت. هر چند تحریکات اسد خان سردار ابراهیم عادل‌شاه نیز بی‌تأثیر نبود. به هر حال این ماجرا به نفع برهان نظام‌شاه خاتمه یافت (طباطبای، ۱۳۵۵ ق: ۳۰۲؛ زبیری، بی‌تا: ۹-۵۸).

با وجود کوششی که ابراهیم به کار برد تا تسنن را جایگزین کند، در برانداختن تشیع از خاندان عادل‌شاهی ناتوان ماند و پس از مرگش جانشین وی علی عادل-شاه اول (۹۸۷-۹۶۵ ق.) بار دیگر به کیش آباء و اجدادی بازگشت و با جدیت هر چه بیشتر «همگی رسم و قانون عهد پدر را بر هم زده احیای عهد جد و فرجد نموده و در ترویج ملت تشیع و تربیت شیعیان باقصی‌الغایات کوشید تا آن که در پایتخت او مردم خوب از ایران و توران و کرمان و خراسان فراهم آمدند» (زبیری، بی‌تا: ۷۷؛ هندو شاه استرآبادی، ۱۳۲۳ ق: ۳۵).

به همت مصطفی خان اردستانی، که مدتی در دربار ابراهیم قطب‌شاهی و بعد به دربار علی‌عادل شاه در بیجاپور پناه برده بود، ملوک دکن اتحادی علیه حکومت ویجیانگر برقرار کردند و چون لازمه این اتحاد، رفع کدورت موجود میان علی‌عادل‌شاه و حسین نظام‌شاه اول (۹۷۲-۹۶۱ ق.) بود، خواهر حسین نظام‌شاه، چاند بی‌بی به ازدواج علی‌عادل‌شاه در آمد.

۴. مناسبات عادل شاهیان پس از دوره فترت صفوی

حکومت ابراهیم عادل‌شاه دوم (۱۰۳۲-۹۸۷ ق.) در بیجاپور با آغاز دوره فترت در قدرت حکومت صفوی همزمان بود. آغاز دوران فترت در ایران با افزایش اعمال فشار حکومت بابری بر دکن، به ویژه حکومت نظام شاهیان در جوار بابرین همراه شد.

از سال ۱۰۰۳ ق. اکبر همه توجه و توان خود را برای تصرف دولت نظام‌شاهی متمرکز کرد. در سال ۱۰۰۷ ق. حتی مرگ فرزندش شاهزاده مراد- مأمور لشکرکشی به دولت نظام‌شاهی- در دکن بر عزم اکبر خللی وارد نکرد و او فرزند دیگرش، شاهزاده دانیال را به ادامه جنگ گسیل داشت و خود در سال ۱۰۰۸ ق. با لشکری عازم جنوب هند شد. همزمان با این اقدامات، اکبر «شریف سرمدی را به بیجاپور نزد ابراهیم عادل‌شاه فرستاده، مطالب بلند و مقاصد گران پیغام داد» (زبیری، بی‌تا: ۲۵۳). مکاتبات و تبادل فرستاده‌ها میان دولت‌های جنوب با شاه عباس صفوی نیز نتوانست بر عزم راسخ اکبر برای سیطره بر جنوب تأثیر نهد. این

اوضاع ابراهیم را ناچار کرد با ازدواج دخترش سلطان بیگم با شاهزاده دانیال رضایت خاطر اکبر شاه را جلب کند و به این مشکل خاتمه دهد (همان: ۲۵۵) و البته در این میان، تنها دولت نظام‌شاهی بود که بیشتر آسیب دید و اگر چه به طور کامل تابع مغولان نشد، اما موجودیت آن به عنوان اولین دولت شیعی مذهب جنوب هند، در معرض خطر جدی قرار گرفت و سرانجام در سال ۱۰۴۶ ق. برافتاد (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۲۳ ق.: ۹۲).

دستاورد مهم دوره ابراهیم عادل‌شاه دوم (۱۰۳۵-۹۸۷ ق.) که از هر نظر بسیار مهم است، مقاومت در برابر سپاه توانمند اکبر بود. سیاست مذهبی دو پهلوی ابراهیم، در واقع دولت عادل‌شاهیان را از خطر سقوط نجات داد. هندوشاه تفصیلی از مذهب ابراهیم دوم به دست داده است. باورهای نامعلوم شاهان عادل‌شاهی بار دیگر موجب دسته‌بندی و بروز اختلاف در دربار ابراهیم عادل‌شاه دوم شد: «برخی را آن گمان که پادشاه حنفی مذهب خواهد بود و برخی را از آن مظنه که چون عم آن حضرت علی عادل‌شاه و پدر او [پدر معنویش] شاه طهماسب شیعه مذهب بودند او نیز به مذهب ایشان خواهد بود. شقّ اخیر موافق‌تر آمده یقین کردند که پادشاه شیعه است پس اکثر اهل سنت که کمال تعصب داشتند خود را شیعه باز نموده چندان سعی نمودند که مؤذنان در آن روز بانگ ظهر به طریق مذهب شیعه گفته اشهد ان علیاً ولی الله را داخل اذان گردانیدند و شاه ستوده خصال که حنفی مذهب بود از شنیدن آن در خشم شد حکم کرد که کسانی که باعث این امرند اهانت نموده مؤاخذه سازند اما در آخر چون بر حقیقت حال مطلع گشت تبسم

فرموده از سر جرائم ایشان درگذشت و مدتها ایشان را شیعیان مصلحتی خوانده خوش طبعی‌ها می‌فرمودند» (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۲۳ق: ۶۶).

مرگ اکبر (۱۰۱۴ ق.) و بر تخت نشستن جهانگیر نه تنها اوضاع را بهبود نبخشید، بلکه بر وخامت نیز افزود. ابراهیم عادل‌شاه دوم، برای آنکه توجه جهانگیر را به دفاع از خود معطوف کند، از طریق میر خلیل الله، خوشنویس پیشین دربار شاه عباس، در ۱۰۲۲ق. نامه‌ای به شاه عباس صفوی نوشت و نهایت بندگی و پیروی خود را از دربار صفوی ابراز داشت و از وی خواست تا به قندهار هجوم آورد (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ۱-۱۴۳۰).

نوشته ابراهیم عادل‌شاه دوم، چیزی جز ریاکاری نبود: در حالی که با دربار بابری سروسر داشت، از دولت صفوی نیز یاری می‌خواست و چون با دربار بابری بیشتر سروکار داشت، به نحوی کوشش می‌کرد رضایت خاطر بابریان را بیشتر جلب کند، اما با این وجود، شاه عباس به درخواست آنها پاسخ داد و از جهانگیر خواست با این دولت‌ها، رفتاری مسالمت‌آمیز داشته باشد (همان). البته او به این فرصت به چشم موقعیتی مناسب برای بازپس‌گیری قندهار نیز می‌نگریست، فتحی که سرانجام در سال ۱۰۳۱ق. همزمان با هفدهمین سال حکومت جهانگیر شاه به دست آمد (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۳۹۱).

جنگ و نزاع میان بابریان و عادل‌شاهیان در دوره زمامداری سلطان محمد عادل‌شاه (۱۰۶۶-۱۰۳۵ق.) سخت‌تر شد: «وی از جمله شاهانی بود که آوازه

قدرتش در اکناف پیچیده بود و با عباس دوم نامه‌نگاری و مراسلاتی داشت. چون جهانگیر اصلا وی را با عنوان شاه خطاب نمی‌کرد و عنوان خان به وی داده بود، قصد جنگ با وی را نمود. اما به صلاحدید عقلا قبول صلح و تابعیت را مناسب‌تر دانست» (زبیری، بی‌تا: ۴-۳۳۳). سلطان محمد به واسطه پذیرش همین صلح و پیروی از جهانگیر بر سر تقسیم قلمروی نظام شاهی به توافق رسید و این قرارداد به همت سفیر جهانگیر، شیخ معین‌الدین صورت گرفت (همان، ۲۹۳). به این ترتیب حکومت عادل‌شاهی با قلمرو بابرپان هم مرز شد.

گرچه این قرارداد تنها ظاهر قضیه بود: حکومت بابری که از آغاز به سرتاسر دکن چشم داشت، به مقاد قرارداد وفادار نماند. زدو خورد بی‌فرجام میان طرفین تا سال ۱۰۴۵ ق. به سازش منتهی شد، به این قرار که «مصطفی خان رکن سلطنت عادل‌شاهی که از قدیم بر سازش و صلح با مغول مشعوف بود اکنون هنگام حصول مدعا و آرزوی دیرین دانسته سرگرم تقریر مقدمه صلح گردید شاه داوود ولد وفا خان و شاه ابوالحسن کمونه و قاضی سعید را برای مقدمات صلح پیش شاه جهان به دولت آباد روانه نمود... پس مقدمات صلح بین شاه جهان و پادشاه غازی محمد به این صورت تقریر یافت که آن چه ولایت نظام شاه از آن طرف [رود] کریشنا است تعلق به شاه غازی و به این صورت تقریر یافت آن چه به این طرف است در تصرف عادل‌شاه باشد چون نصایح فیما بین به این صورت به عهد و پیمان مؤکد شد شاه جهان فرمودند که عهدنامه بر لوح طلا بنویسند» (همان، ۳۱۵)، اما طولی نکشید که «میان پادشاه غازی و شاه جهان کدورت‌ها و ناسازی‌ها به هم رسید،

صورت مخالفت و معاودات رو نمود ارسال پیشکش هر ساله در تعویق افتاد و بنا بر آن از طرف شاه جهان مکتوبات خشونت‌آمیز کدورت‌انگیز اصدار می‌یافت و از طرف پادشاه غازی نیز مجاوبات مردانه و مخاطبات همسرانه در ابلاغ می‌آمد» (همان، ۳۰۲؛ کنبو، ۱۹۶۷م. : ۷-۱۳۳).

دامنه این چالش‌ها با تحریکات شیواجی، راجه هندو که بین قلمروی عادل‌شاهی و بابرین قرار داشت، گسترده‌تر شد؛ کسی که میان عادل‌شاه و فرمانروای دهلی آتش دشمنی برافروخت و چون مقرر حکومتش در منطقه‌ای صعب‌العبور قرار داشت، به همین پشتوانه به قلمرو هر دو حاکم عادل‌شاهی و مغول تجاوز می‌کرد (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: ۳۸۹). این مساله بهانه‌مناسبی برای حمله به دکن و مُلک عادل‌شاهی به دست بابرین داد. حمله شیواجی به شایسته خان که از سوی اورنگ زیب قلعه‌دار منطقه دکن بود و هم‌چنین غارت بندر سورت، اورنگ زیب را مصمم کرد تا از او انتقام گیرد، بنابراین، پیغامی برای جلب همکاری علی‌عادل-شاه دوم به دربار او فرستاد و علی پیشنهاد او را پذیرفت، اما پیش از رسیدن سردار مغول برای آغاز جنگ، سپاه عادل‌شاه، شیواجی را شکست داد و سپاه مغول زمانی سر رسید که شیواجی در تنگنای شکست قرار داشت. شیواجی تنها راه چاره را در آن دید که میان سپاه مغول و عادل‌شاه اختلاف اندازد. بنابراین، به اورنگ زیب پیشنهاد کرد او را در شمار سرداران خود در آورد، تا به این طریق همه دکن را برای وی فتح کند و اورنگ زیب پذیرفت. از آن سوی، علی‌عادل‌شاه دوم، نخست با فرستادن نماینده‌ای به نام ملا احمد کوشید طرفین را به پایبندی

صلح منعقد شده فرا بخواند، اما ناچار به جنگ با جی سنگه فرمانده لشکر مغول روی آورد. در نتیجه این جنگ‌ها، رابطه مغولان با دولت‌های جنوب حاد شد. در همین زمان، شاه عباس دوم نیز نسبت به اورنگ زیب دست به اقدامات تحریک‌آمیز می‌زد. عبدالله قطب شاه نیز ظاهراً به تحریک ایران دست یاری به علی عادل‌شاه ثانی داد و این درگیری‌ها، تا انقراض عادل‌شاهیان گاه با پیروزی و گاه با شکست همراه بود (قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۴۵؛ ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۰۳).

به تخت نشستن سکندر ابن علی عادل‌شاه به سال ۱۰۸۳ق. بر تخت بیجاپور، آغاز نزول قدرت عادل‌شاهی بود. نوجوانی او و این موضوع که بر اوضاع دربار تسلط کافی ندارد، رقبای قدرت را در گوشه و کنار ملک عادل‌شاهی تحریک به خودسری می‌کرد. مغولان نیز با بهره‌برداری از این اوضاع آشفته، کوشیدند سرداران و بزرگان دربار عادل‌شاهی را به طرف خود جذب کنند (زبیری، بی‌تا: ۴۷۰-۴۶۹). از ۱۰۹۰ تا ۱۰۹۷ق. قلمروی عادل‌شاهی بارها عرصه تاخت و تاز بابریان قرار گرفت و سرانجام سکندر ابن علی عادل‌شاه ثانی به اسارت در آمد و بدین ترتیب، دوره حکومت آنان به سر رسید.

۵. مناسبات فرهنگی دولت صفویه با عادل‌شاهیان

مناسبات فرهنگی دولت صفویه با مجموع دولت‌های شیعی جنوب هند را باید از سه سده تدارکات فرهنگی در حیات دولت بهمنی جست‌وجو کرد. در واقع در

دوران بهمنی، دکن هر چه بیشتر به ایران شباهت می‌یافت (معصومی، ۱۳۸۹: ۱۴۷-۱۴۵).

زبان و ادبیات فارسی، همچنان مهم‌ترین زبان اداری دولت‌های شیعی جنوب هند از روزگار بهمنیان بود. بخش قابل توجهی از آثار برجای مانده از میراث این زبان، در موضوع تاریخ است. مهم‌ترین اثر تاریخی که در واقع دانشنامه تاریخ هند در دوره اسلامی است، تاریخ فرشته اثر محمد بن هندوشاه استرآبادی است که در دربار ابراهیم عادل شاه ثانی نوشته شده است.

یکی از عوامل مؤثر در فراهم شدن زمینه‌های مناسب برای افزایش مناسبات فرهنگی حکومت صفویه با دولت‌های شیعی جنوب هند، به رقابت در دربار صفوی بر سر قدرت و نفوذ بازمی‌گشت. این رقابت‌ها موجب مهاجرت شمار چشمگیری از نخبگان علمی و سیاسی شد و این عده، جدای از گروه‌های بسیاری بودند که چون دربار صفوی به آنها اعتناء نمی‌کرد، به هند شمالی و جنوبی مهاجرت می‌کردند؛ یعنی شعرا، ادبا و دگر اندیشان مخالف با تفکر حاکم بر دولت صفوی. جذابیت مهاجرت به هند موجبات نزدیکی و تبادل فرهنگی بین ایران با جنوب هند می‌شد و مهم‌ترین تأثیر موج مهاجرت‌ها، بسط نفوذ و رواج زبان و ادبیات فارسی و شعائر مذهبی بود.

عامل دیگری نیز زمینه مناسبی برای برقراری و گسترش روابط فرهنگی بین دولت عادل‌شاهی و دولت صفویه فراهم آورد و آن، اقدام محمود گاوآن در تأسیس

مدرسه‌ای در شهر بیدر بود. نباید فراموش کرد که یوسف عادل‌شاه خود بر کشیده محمود گاوآن بود و بعد از تجزیه قلمرو بهمنی، شهر بیدر در حوزه قلمرو سیاسی عادل‌شاهیان قرار گرفت. خواجه محمود گاوآن که خود در جمیع علوم شهره آفاق بود، به مکاتبه و نامه‌نگاری با ادبا و بزرگان علمی مناطق مختلف پرداخت و این توجه، موجب جذب آنها می‌شد (زبیری، بی‌تا: ۴۶۱ - ۴۶۰)

وجود چنین کانونی و همچنین دسترسی دولت عادل‌شاهی به بنادر مهم غربی جنوب هند، بی‌شک فرصت مناسبی برای توسعه روابط فرهنگی با ایران را فراهم می‌ساخت. اما مشغولیت‌های دو حکومت و از همه مهم‌تر، سلطه دولت استعماری پرتغال بر آب‌های اقیانوس هند و خلیج فارس، توسعه بیشتر روابط فرهنگی را با مانع رو به رو می‌کرد.

در میان شاهان عادل‌شاهی، علی عادل‌شاه اول و ابراهیم عادل‌شاه ثانی بیش از دیگران در حوزه فرهنگ کوشیدند. آوازه ادب‌پروری علی چنان در اکناف پیچیده بود که «از چهار رکن عالم خلقی رو به درگاه او می‌آوردند از خوان انعام و احسانش دانه برمی‌چیدند و طبقات اهل فضل از علما و شعرا و صلحا و دیگر اهل استحقاق از فارس و عراق و آذربایجان و عربستان رو به درگاه او آوردند» (هندو شاه استرآبادی، ۱۳۲۳ ق: ۳۵).

سبب توجه علی عادل‌شاه به علماء، وجود افراد دانشمندی چون افضل خان شیرازی و مصطفی‌خان اردستانی در کنار او بود. پدر افضل خان از جمله عاملان

ایالت فارس، پس از کسب دانش از محضر فتح الله شیرازی به سبب حوادث روزگار راه هندوستان در پیش گرفت و در عهد علی عادل شاه به بیجاپور قدم نهاد و مورد توجه علی قرار گرفت. وی به تدریج با درایت و شایستگی، مقام میرجمله و وکیل السلطنه را به دست آورد. او از قدرت و نفوذ خود استفاده کرد «و در نخستین حال در جمع کردن علما و فضلا و فراهم آوردن اصحاب فهم و ادراک و مدبران کار دیده در آمد و در اهتمام و معموری ولایت و رفاه رعیت و آسودگی سپاه و لشکر سعی جمیل به جا آورد» (زبیری، بی تا، ۱۳۱).

مصطفی خان اردستانی نیز از جمله مهاجران ایرانی بود که به دربار ابراهیم قطب شاه وارد شد، اما بر اثر دسیسه درباریان، رو به دربار علی عادل شاه آورد و به زودی در دربار عادل شاهیان مصدر امور خطیر قرار گرفت. وی با شاهان بزرگی چون سلطان سلیمان، شاه طهماسب صفوی و جلال الدین محمد اکبر بابری رابطه داشت و در کنار انجام امور دولتی، به کار تجارت نیز می پرداخت (همان، ۱۳۶).

ابراهیم عادل شاه نیز «قدردان علما و فضلا بود... جمهوری اهل هنر عهد میمنت مهد از اطراف و اکناف رو به درگاه عالم پناه آورده و در دارالسلطنه بیجاپور، رحل اقامت افکنده مقرر و مسکن ساختند... از جمله سخنوران نامدار آن زمان ملا ظهوری قاینی است که شعر و منشآتش در دقت و لطافت و فصاحت و بلاغت مشهور تمامی بلاد هندوستان بلکه ممالک ایران و توران است... همچنین خوشنویسان سحرنگار شیرین قلم و دیگر اوستادان هر فن و کاملان هر هنر در

آن عهد جمع آمده صیت کمال هر هنر سر از مشرق تا غرب رسانیده بودند...»
(همان، ۲۷۴-۲۷۳).

مراسم عزاداری امام حسین (ع) در بیجاپور برگزار می‌شد و چنین به نظر می‌رسد که تغییر و تحولات مذهبی دربار عادل‌شاهی، خللی در برگزاری این مراسم ایجاد نمی‌کرد (همان، ۲۴۴).

نتیجه

تشکیل حکومت صفویه در ایران و رسمیت مذهب تشیع، حلقه‌های ارتباطی میان ایرانیان و دیگر مناطق با زمینه‌های مساعد گرایش به تشیع را پدید آورد. جنوب هند از جمله کانون‌های مساعد برای برقراری چنین ارتباطی بود و عادل‌شاهیان در شمار اولین حکومت‌های شیعه مذهب دکن بودند که با صفویه ارتباط برقرار کردند. ارتباط مذکور همواره ثابت و یکنواخت نبود و عواملی چون تحولات قدرت‌های سیاسی جنوب هند و همچنین مناسبات دو قدرت صفوی و بابر، بر حکومت عادل‌شاهیان تأثیر می‌نهاد؛ چنانکه حکومت ابراهیم عادل‌شاه اول تحت تأثیر گرایش نظام‌شاهیان به تشیع قرار گرفت و حکومت ابراهیم عادل‌شاه دوم نیز با دوره فترت قدرت دولت صفوی همزمان شد. حکومت هندوی ویجیانگر در جنوب هند و همچنین سلطه پرتغال بر اقیانوس هند و خلیج فارس نیز از جمله عواملی بود که روابط سیاسی و فرهنگی عادل‌شاهیان با صفویه را تحت تأثیر قرار می‌داد.

منابع و مأخذ

فارسی:

- آفتاب، اصغر، ۱۳۶۴، *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان (تیموریان بزرگ از بابر تا اورنگ زیب)*، لاهور: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران.
- اطهر رضوی، عباس، ۱۳۷۶، *شیعه در هند*، ج ۱، ترجمه: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- بداونی، عبدالقادر، ۱۳۸۰، *منتخب التواریخ*، ج ۲، به تصحیح: مولی احمد علی صاحب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- تتوی، قاضی احمد؛ قزوینی، آصف خان، ۱۳۸۷، *تاریخ الفی*، به تصحیح: سید علی آل داود، تهران: انتشارات فکر روز.
- جهانگیر، نورالدین محمد، ۱۳۵۹، *جهانگیر نامه (توزک جهانگیری)*، به کوشش: محمد هاشم، بی‌جا: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان، ۱۳۸۲، *تاریخ عالم آرای امینی*، به تصحیح: محمد اکبر عشیق، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- دلاواله، پیتر، ۱۳۸۰، *سفرنامه پیتر دلاواله*، ج ۲، ترجمه: محمود بهفروزی، تهران: نشر قطره.
- ریاض الاسلام، ۱۳۷۳، *تاریخ روابط ایران و هند*، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیر کبیر.

زبیری، محمدابراهیم، بی تا، تاریخ بیجاپور مسمی به بساطین السلاطین، حیدرآباد: مطبع سیدی.

صاعدشیرازی، احمد بن عبدالله، ۱۳۵۰ق، حدیقه السلاطین (قطب شاهی)، به تصحیح و تحشیه: سیدعلی اصغر بلگرامی، حیدر آباد دکن: مطبع صدیقی.

طباطبا، سید علی، ۱۳۵۵ ق، برهان مآثر، حیدر آباد: مطبع جامعه دهلی.

قباد الحسینی، خورشاه، ۱۳۷۹، تاریخ ایلیچی نظام شاه، به تصحیح: محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر ایران.

کنبو، محمد صالح، ۱۹۶۷، عمل صالح موسوم به شاه جهان نامه، ج ۱، به تصحیح: دکتر وحید قریشی و دکتر غلام یزدانی، لاهور: مجلس ترقی ادب.

معصومی، محسن، ۱۳۸۹، فرهنگ و تمدن ایرانی- اسلامی دکن در دوره بهمنیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

منشی، اسکندر بیک، ۱۳۷۷، عالم آرای عباسی، ج ۲، به تصحیح: محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم، ۱۳۸۸، تاریخ فرشته، ج ۲، به تصحیح: دکتر محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

وحید قزوینی، محمد طاهر بن حسین، ۱۳۸۳، جهان آرای عباسی (عباس نامه)، به تصحیح و تعلیقات: سعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

منابع لاتین:

The Heritage of the QutbShahis of Golconda and Hyderabad/M.A.
Nayeem. Hyderabad, Hyderabad Pub., 2006